

۱. همانطور که پیشتر اشاره کردم، گزاره "تمام تجربه‌ها قابل بسط و تکامل است" زیاده مبهم است، و جهد منتقد محترم در دفاع از آن نیز بیش از هر چیز از این ابهام مخَل حکایت می‌کند. باری، به گمان من، و بنا به توضیحاتی که پیشتر به تفصیل آورده‌ام، آن گزاره یا آشکارا کاذب است، یا به نحو پیش پا افتاده‌ای صادق است، و در هر حال، از کشیدن بار گرانی که بر شانه‌های نحیف آن نهاده شده، کاملاً ناتوان است. متأسفانه من به هیچ وجه توضیحاتی را که در دفاع از آن گزاره و دفع موارد ناقض آن ارائه شده است، روشنگر و قانع‌کننده نیافته‌ام. به نظر می‌رسد که داور در این خصوص را لاجرم باید به شهود خوانندگان و ابنهیم.

۲. من در نوشته دوم خود به تفصیل استدلال کردم که تجربه‌های شناختاری هم تصدیق آن گزاره کلی را دچار اشکالات جدی می‌کند. به بیان دقیقتر، اگر مفهوم "تکامل" تجربه‌های شناختاری را بر مبنای محتوای صدق آن تجربه‌ها تعریف کنیم، در آن صورت نمی‌توانیم به نحو منطقی سازگاری از "تکامل" آن تجربه‌ها سخن بگوییم. پاسخ منتقد محترم به آن استدلال در این ادعا خلاصه می‌شود که آن استدلال فقط بر نظریه‌های علمی قابل اطلاق است، و لا غیر. متأسفانه در نوشته منتقد محترم هیچ توضیح بیشتری در این باره وجود ندارد. اما دست کم به نظر می‌رسد که ایشان اصل استدلال را معتبر می‌داند، و صرفاً در اطلاق آن بر تجربه‌های شناختاری تردید دارد. متأسفانه مطلقاً روشن نیست که دلیل ایشان برای این ادعای مهم چیست. استدلال مورد اشاره من در واقع نقد تلقی خاصی از مفهوم "تکامل" است. مطابق این تلقی، مفهوم "تکامل" بر مبنای مقایسه محتوای صدق دو مجموعه گزاره **صدق و کذب پذیر**، و **قابل مقایسه** تعریف می‌شود. بنابراین، هر کجا که این مقدمه حاضر باشد، یعنی مفهوم تکامل بر مبنای چنان مقایسه‌ای تعریف شود، لاجرم نتیجه آن استدلال نیز حاصل است. نظریه‌های علمی هم چون محتوای صدق دارند (یعنی متضمن گزاره‌های صدق و کذب پذیرند)، و چون علاوه بر آن (دست کم بنابه فرض) محتوای صدق آنها مقایسه پذیر است، می‌توانند موضوع آن نقد واقع شوند. بنابراین، استدلال مورد اشاره من مطلقاً اختصاصی به نظریه‌های علمی ندارد. از قضا تصدیق این نکته کار آسانی است. در یک استدلال منطقی صورتاً معتبر تمام آنچه برای حصول نتیجه لازم است، همان است که در قالب مقدمات آن برهان بیان می‌شود. در استدلال مورد بحث من هیچ مقدمه‌ای وجود ندارد که اطلاق آن را به نظریه‌های علمی منحصر کند. بنابراین، هر کجا که مقدمات آن برهان حاضر باشد، نتیجه آن برهان نیز حاصل است. اکنون اگر به تبع سنت غالب در معرفت‌شناسی معاصر برای تجربه‌های شناختاری محتوای گزاره‌ای (Propositional Content) و لذا محتوای صدق قائل باشیم، و اگر محتوای صدق یک تجربه شناختاری خاص را در دو مقطع زمانی t_1 و t_2 مقایسه پذیر بدانیم (فرضی که کاملاً پذیرفتنی است)، در آن صورت تمام شرایط برای اطلاق آن برهان فراهم است. البته من مطلقاً اصراری ندارم که مفهوم "تکامل" تجربه‌های شناختاری را به این شیوه و بر مبنای محتوای صدق آنها تعریف کنم. این وظیفه مدافعان نظریه بسط تجربه نبوی، و نه منتقدان آن، است که درک دقیق خود را از مفهوم تکامل (از جمله "تکامل" تجربه‌های شناختاری) بیان کنند. به هر حال، مادام که تلقی تبدیلی از مفهوم "تکامل" تجربه‌های شناختاری عرضه نشده است، آن انتقاد به قوت خود باقی است.

۳. منتقد گرامی در پایان مقاله خود نکات ارزنده‌ای را در خصوص نحوه پژوهش علمی یادآور شده است. بنده آن نکات را بسیار آموزنده و معتبر یافته‌ام. اما به هر حال به گمانم در مقام فهم نظریه‌های یک اندیشمند باید این امکان را هم در نظر گرفت که گاهی اوقات اندیشمندان نظرات علمی خود را تغییر می‌دهند، یا بنا به مصلحت سنجی‌هایی در مناسبت‌های مختلف نظرانی مغایر یا به هر حال متفاوت عرضه می‌کنند. البته به گمانم توجه به این نکته مهم است که "قرائت حداکثری" (یا به تعبیر منتقد "شق پنجم") با آنچه من "قرائت حداقلی" خواندم منطقی سازگار است. یعنی فرد می‌تواند بدون انکار یکی به دیگری هم باور داشته باشد. بنابراین، "تغییر موضع" صاحب نظریه بسط تجربه نبوی را لزوماً نمی‌توان به معنای "تغییر رأی" وی دانست. البته بسیار بعید می‌دانم که منتقد محترم از این نکته بی‌خبر باشد که صاحب نظریه بسط تجربه نبوی بواقع "قرائت حداکثری" یا "شق پنجم" را معتبر می‌داند. اما به هر حال موضع اصلی صاحب نظریه بسط تجربه نبوی هر چه باشد در نتیجه‌نهایی بحث تأثیری ندارد. اصل ادعای من در نقد آموزه دوم این بود که وقتی قرینه یا مجموعه قرائن واحدی با دو (یا چند) نظریه رقیب نسبت واحد داشته باشد، بر مبنای آن قرینه (یا مجموعه قرائن) نمی‌توان یکی از آن نظریات را بر نظریه (یا نظریات) رقیب برتری نهاد. مجموعه قرائن پیشنهادی در مقاله بسط تجربه نبوی هم با "قرائت حداکثری" سازگار است، و هم با "قرائت حداقلی" (و اگر رأی منتقد را هم بپذیریم که "شق پنجم" گزینه‌ای غیر از "قرائت حداکثری" است، در آن صورت باید "شق پنجم" را هم به مجموعه نظریه‌های رقیب بیفزاییم). بنابراین، در اینجا خواه صاحب نظریه به قرائت حداکثری قائل باشد، خواه قرائت حداقلی، خواه "شق پنجم"، در هر حال مجموعه قرائن پیشنهادی وی، بنا به دلیل یادشده، از تحکیم نظریه مختار وی ناتوان است، یعنی به اعتبار آن قرائن نمی‌توان نظریه مختار صاحب نظریه را بر نظریه‌های رقیب آن رجحان نهاد.

آرش نراقی

۲۳ نوامبر ۲۰۰۶